

- عرفان انقلابی در فراز** / درباره شعر و شخصیت سلمان هراتی
- نثرهای نزدیک تر به شعر و نثرهای داستانی** / یادداشتی بر مجموعه نثرهای ادبی «دانه‌های تسبیح» اثر عبدالرحیم سعیدی‌راد
- در جهانی موازی** /نگاهی به کتاب «دیدم که جانم می‌رود» از حمید داودآبادی
- ریاضت در مرز سقوط و صعود** / نقد و نظری بر کتاب «یک فصل در کوبیسم» نوشته اعظم عبداللهیان



درباره شعر و شخصیت سلمان هراتی

عرفان انقلابی در فراز

تأثیر زبان فروغ را در سطرهای بالا می‌توان دید. نوعی فضا و زبان روشنفکرانه در این سطرها احساس می‌شود. اگر چه فراز و فرودهای هراتی به لحاظ شعری و زبانی بیشتر از سید و قیصر بود؛ شاید برای اینکه او جوان تر بود، شاید برای اینکه نوگراتر بود. طبعاً دنبال تازه‌ها گشتن، راه پرستگلاخی دارد و راه قیصر و سید به نسبت راه هراتی هموارتر بود. یعنی شعر قیصر تنها به لحاظ نوگرایی یک هوا نوتر از شاعران میانه و نئوکلاسیک است؛ سید هم که زبان کلاسیک‌تری نسبت به قیصر دارد، اگر چه در شعرهای سپیدش گاه از نوگراتر است اما همچنان چون شاملو از زبان آر کائیک بهره می‌برد؛ زبانی که همچنان به نوعی کلاسیک است و وامدار زبان نثر قدر تمدن قرن چهارم همچون نثر تاریخ بهقیق و نزدیک به آن، یعنی زبان مقالات شمس، فیهمافیه، تذکره‌الاولیا… و. اما زبان سلمان بین زبان شاملو و فروغ و سپهری در حال نوسان و جست‌وجو بود، تا راهی مستقل برای خود پیدا کند. این استقلال از راه درک سپهری می‌گذشت که به عرفان و طبیعت او نزدیک بود: «تو بودی/ هوا روشنی پخش می‌کرد/ و من هر گلی را که می‌دیدم از دست‌های تو آغاز می‌شد./.. / من از ابتدای تو فهمیده بودم که یک روز خورشید را خواهی آورد/ دریفا تو رفتی! /هراسی ندارم، مهم نیست، ای دوست/ خدا دست‌های تو را منتشر کرد»

و نیز سلمان دوست داشت در کنار نرمی زبان سپهری، سختی زبان شاملو را نیز بیاموزد: «آنان در ختاندند/ بارانند/ آنان نیلوفراند که از حمایت دستان خدا بر خوردارند/ آبی‌اند/ آسمانی‌اند/ نه تو و نه من نمی‌دانیم./.. فراتر از دانایی‌اند/ روشنایی‌اند»

و همچنین زبان فروغ را:

«بهار تعجب سبزی است در چشم‌های خاک/ روه‌روی این شگفت درنگ کن! / و درختان تجسم استفهامی سبز/ که سال را چگونه سرآوردی؟»

هراتی تقلید نمی‌کرد، از هر چشمه‌ای جرعه‌ای می‌نوشید تا سیراب شود اما «جز تشنگی به‌دست نمی‌آورد». سلمان حتی بی‌تأثیر از زبان نثر گونه شاعرانه اما فخیم و رسا و بلیغ موسوی گرم‌رودی نبود:

«سپیدتر از سپیده/ بر شقیقه صبح ایستاده‌ای/ او از جیب خویش/ خورشید می‌پراکني…»

عدمای معتقدند هراتی از شعر صفارزاده تأثیر پذیری دارد. به نظر من این اشتباه از آنجا نشأت می‌گیرد که سلمان گاه زبان ایدئولوژیکی خود را با صراحت نثر درمی‌آمیخت. در حالی که این ضعف‌های شعری سلمان بود؛ ضعف‌هایی که در چنین مواقعی؛ ضعف‌هایی که تا آخرین روزهای شاعری صفارزاده با او همراه بود؛ اگر چه او نیز به مرور، بویژه بعد از انقلاب، از این درآمیزی زیانته به وقت بیان مستقیم ایدئولوژی فاصله گرفت و حتی استفاده از قافیه را نیز تا حدی در دستور کارش قرار داد و علاوه بر آن، شعرش را تا حدی به آرایه‌های ادبی آراست و به این دسته از اشعارش

وارش **گیلانی**؛ پیروزی انقلاب اسلامی ایران خیلی چیزها را به نام انقلاب ثبت کرد؛ برای‌شان شناسنامه‌ای با نام و مشخصات خود خرید؛ حتی شعر و ادبیات نیز از این امر مستثنا نبود. پس شعری به وجود آمد که فقط طرفدار انقلاب نبود، بلکه شبیه انقلاب بود و زبان، نگاه، شکل و محتوایش را از آن وام گرفته بود. یعنی شاعران بسیاری بودند که برای انقلاب و ارزش‌های انقلاب شعر گفتند اما زبان انقلاب را نداشتند؛ یعنی همان زبان گذشته و زبان شعر دیروز را وسیله‌ای کردند برای بیان مسائل انقلاب که طبعاً جز در محتوا نمی‌توانستند با انقلاب همخوانی داشته باشند؛ شاعرانی همچون مهرداد اوستا، حمید سبزواری، مشفق کاشانی و… علی معلم، نصرالله مردانی، احمد عزیزی و… هم شاعرانی هستند که بین ۲ گروه شاعران انقلابی و شاعران انقلاب، نوگرایی‌های منحصر‌به‌فردی داشتند که در فرصتی دیگر باید درباره ایشان سخن گفت. اما شاعرانی بودند که محتوای شعرشان را در شکل و زبان و فضای ریختند که کلیت آثارشان عطر و بوی انقلاب را داشت و رنگ و روی انقلاب را نشان می‌داد. طبعاً چنین اشعاری تأثیر محتوایی‌اش بر مخاطب انقلابی به مراتب بیشتر از دیگر شاعرانی بود که صرفاً وصف انقلاب می‌کردند.

البته پیش از انقلاب، همصدا با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و رهبر آن قیام، حضرت امام خمینی(ره) و تحت تأثیر سخنان و کتاب‌های تیروهای انقلابی و روشنفکران دینی همچون دکتر علی شریعتی و به گونه‌ای جلال آل‌احمد، شاعرانی نیز به کشف زبان انقلاب نائل آمدند؛ شاعرانی که بی‌تأثیر از جریان عظیم ادبی شعر نو نیز نبودند؛ شاعرانی همچون علی موسوی‌گرم‌رودی و طاهره صفارزاده. اما شاعرانی که اولین گام‌ها را با نخستین قدم‌های انقلاب پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران برداشتند، شاعران جوانی بودند که از ۱۷ تا ۲۵ سال بیشتر نداشتند و کم نبودند اما شاعران‌ترین‌شان سیدحسن حسینی، قیصر امین پور و سلمان هراتی بودند؛ شاعرانی که تأثیر خود را بر نسل‌های بعد از خود گذاشتند و نسل شاعران انقلاب تکثیر شد. این ۳ تن، خود به تنهایی و پشت و پیش از این انقلاب را فهمیدند و سرودند، در عین حالی که توانستند از تجربه عظیم معاصر یعنی جریان شعر نو بهره ببرند.

اغلب شاعران و مخاطبان شعر و ادبیات، قیصر امین‌پور و پس از او سیدحسن حسینی را برترین شاعران انقلاب می‌دانند اما گروه کوچکی از فرهیختگان هم هستند که سلمان هراتی را به عنوان بهترین شاعر انقلاب می‌شناسند. بی‌شک دلیل این امر تنها آن نیست که بهترین اشعار سلمان، شعرهای سپید و نیمایی‌های او است، بلکه نوع زبان و فضای کلی شعر سلمان به گونه‌ای بود که روشنفکر زمانه را، اعم از روشنفکر دینی و غیردینی، بهتر جذب می‌کند؛ نه اینکه سلمان چنین قصد و نیتی داشته باشد:

«من مثل عمر روزهای دستان/ پر از کسالت و تردیدم/ و دقترم/ از مشق‌های خط خورده/ سیاه است»



و حتی به نوعی به کلیت اشعارش حس و عاطفه‌ای دیگر منتقل کرد.

تأثیر‌پذیری هراتی از نیما نیز بیشتر در حد بهره‌گیری از تئوری‌های نیماست. یعنی هراتی از نیما آموخت که می‌توان زندگی و عشق را و مسائل و دردهای اجتماعی را با وام‌گیری از طبیعت شمال نشان داد و به تصویر کشید.

این‌بود که هراتی همچون نیما سعی کرد از فرهنگ و واژه‌های اصیل مازندرانی یا بهتر بگوییم، فرهنگ گیلمازی

در شعر خود بهره ببرد و به قول نیما «ترسید از کاربرد آنها و خیال تکنید قواعد مسلم در زبان رسمی پایتخت است»، زیرا کاربرد واژه‌های بومی از نظر زیباییشناختی تأثیر

شگرفی بر شعرهای نیما داشته است؛ واژه‌هایی همچون «ری‌را»، «تلاجن» «ژاکسو»، «وازنا»، «داروگ» و… که

پشت هر کلمه‌ای، خاصه وقتی با دیگر کلمات مرتبط می‌شوند، کوهی از فرهنگ و دریایی از معنا نهفته است.

تعدادی از شاعران بعد از انقلاب نیز این سفارش نیما را با گوش جان پذیرفتند و با استفاده از فرهنگ و زبان بومی و قومی خود، در محتوا و شکل شعر خود تا حدی تغییر و تنوع ایجاد کردند.

هراتی برای رسیدن به استقلال شعری و زبانی در همان مدت کوتاه یکی، دو دهه شاعری چه فرازهایی را دریافت و

از چه فرودهایی خود را بالا کشید و چه راه‌های پرستگلاخی را برای خود هموار کرد، تا رسید به اصل خود؛ آنجا که ترکیب‌هایی نظیر «قامت نیزه» را در زبان سپهری‌وار خود وارد کرد و در نتیجه ماهیت و محتوای شعر را نیز عوض کرد و سرود:

«خواب دیدم، دلم برای لمس آفتاب چونان نیلوفری بر قامت نیزه بیچید»

و نیز پس از آن به تفکر ناب دینی و مذهبی رسید؛ جایی که با حفظ پشتوانه‌هایش، از زبان تیز و نگاه انقلابی دکتر شریعتی نیز که با اعتقاداتش نزدیکی بیشتری داشت بهره برد و اینچنین سرود:

«باید به آن قیله دشنام داد/ که در زیر سایه نشستند/ و امان شگفتن در خویش را کشند/ باید به آن قیله پشت کرد/ که دل خورشید را شکستند»

هراتی از منظر فکری و نگاه اعتراضی بیش از سید و قیصر به شریعتی نزدیک است و زبان اعتراضی خود را از نگاه مستکبرستیز او گرفته است؛ همچون همه روشنفکران مذهبی پیش از انقلاب. البته بخش عظیمی از ایشان بعدها به مرور از جامعیت اندیشه‌های امام خمینی(ره) پیروی کردند و عملاً تفکر شریعتی را به حاشیه برند. یعنی شاعران به واسطه گرایش‌ات تند فردی خود (در کنار گرایش‌ات تند اجتماعی خود)، به امام نزدیک‌تر شدند؛ خاصه از طریق مذهب تسبیح با تکیه بر اصل ولایت که بعد از انقلاب، حقیقت و اصالت آن نزد شیعیان انقلابی روشن‌تر شده بود؛ خاصه وقتی که تفسیر عرفانی سوره حمد امام، جامعیت ولایت او را در نگاه اهل شعر و هنر

آشکارتر می‌کرد. سلمان و امثال او همان‌گونه که بی‌تأثیر از انقلاب و امام نبودند، بی‌شک از جمله شاعرانی بودند که

جامعیت رهبر خود را به گرایش‌ات درونی خود گره زدند و از سمت زبان مستقیم مذهب به سمت اشارات عرفان مذهبی چرخیدند. و سلمان سرود:

می‌خواهم از همیشه این اضطراب برخیزم

این دل‌گرفتگی مداوم شاید

تأثیر سایه من است

که اینسان

گستاخ و سنگوار

بین خدا و دلم ایستادم

سجده‌ام کجاست؟»

بعد با «انه‌های بعث سبز» در تکامل نگاه شاعرانه خود کوشید:

«من پیش این درچه چشم به راه بهارم /می‌دانم سبزتر از جنگل/ هیچ وسعتی بهار را نسرود/ و سرخ‌تر از شهید هیچ دستی در بهار/ گلی نکاشت»

گفتم که در تکامل و استقلال شعر و زبان سلمان، علاوه بر تأثیر عرفانی دین و نیز عرفانی که بر اساس تفکر دینی خود برآمده، رگه‌هایی از عرفان مذهبی نیز قابل تفسیر است و پس از آن نگاه اجتماعی عارفانه که از شعار خالی است و با طبیعت هم‌دستی دارد:

«ای گالش! /با ما بگو/ آویشن کدام بهار در سبید دست‌های تو گل ریخت/ و رازیانه وحشی را/ کدام دست لطیف از بالای بلند تو آویخت.»

نگاه عرفانی سلمان تنها فردی و درون‌گرایانه نیست، بلکه با طبیعت و جامعه انقلابی و جبهه‌های جنگ و تفکر دفاع مقدس نیز همراه است.

«ای مادران شهید/ سوگوار کاید؟/ دلنگنی‌تان مباد/ آنان درختان‌اند/ باران‌اند/ آنان نیلوفران‌اند/ که از حمایت دستان خدا بر خوردارند/ آبی‌اند، آسمانی‌اند.»

و در نهایت، سلمان در «تپایش‌وارها» و شعرایی نظیر آن به شاعر شعری خود و به تکامل و طبعاً به استقلال شعری و زبانی خود رسید:

درخشش تو مثل آبشاری/ از بلندی‌های محال می‌ریزد/ در تخیل پنجره‌ای است/ که هفت آسمان در او جمع می‌شود؛ من به مدد مهربانی تو/ و آفرینه‌های این تخیل مغموم‌در باغ‌های ناممکن آواز می‌خوانم/ برای سنگ‌های پرنده

در انبوه اندوه و زخم/ قلم با سوسن‌های سپید/ آواز می‌خواند/ درخت، ششادی مرا می‌پرسد/ من مزرعه‌ای را نمی‌مایانم/ که فردای من است/ آنجا گیل‌اس‌ها/ دست به دامن دارند/ و شکوفه‌های پیرهن من/ احرف می‌زنند/ شکوفه‌هایی که امروز/ یک زخم بیشتر نیستند/ تو به حرمت این شکوفه‌ها / مرا با دست اشاره خواهی کرد.

نقد و نظری بر کتاب «یک فصل در کوبیسم» نوشته اعظم عبداللهیان

ریاضت در مرز سقوط و صعود

آرش چراغی: ادبیات در همه حال محتاج صداهای گوناگون است. آنچه ادبیات را تبدیل به لذت‌بخش‌ترین تجربه زیستی انسان‌ها کرده، روایتگری زندگی با صداهای گوناگون است. جهان ادبیات، پناهگاه صداهای متمایز است؛ جایی که در آن انواع صداهای بازنمایشی گوناگون سخن از آدمی و زیستن او در این جهان غریب می‌گویند. ادبیات در ایران نیز پناهگاه انواع صداهای گوناگون بوده است که اگر تنها به جنسیت صداهای آن به عنوان بخش کوچکی از انواع صداهای نظر افکنیم، بدون شک صدای زنان چشم‌انداز منحصر‌به‌فردی برای بازنمایی جامعه ایرانی چه در روزهای قبل از انقلاب و چه در مسیر ششور‌انگیز سال‌های پس از انقلاب بوده است. حال اگر به رمان حاضر به عنوان صدایی زنانه در میان صداهای گوناگون ادبیات در جامعه ببیندیشیم، بدون شک این رمان هم به جامعه خود وفادار بوده و هم بر ساحت زنانه‌اش استوار است. زبان و بحران زنانه حاکم بر رمان حاضر منجر به روایتی تأثیربرانگیز در قیصای زنانه شده است اما

پیش از هر چیز باید به این نکته مهم اشاره کنیم که بر خلاف اغلب آثار ادبی که داعیه زنانه‌نویسی دارند، این اثر با زیرکی از ایدئولوژی‌زدگی اغلب ادبیات داستانی زنانه جامعه ما عبور کرده است.

باورپذیری صادقانه موانع پیش روی شخصیت مرکزی رمان (بهار) روایت را از پیچیدگی‌های اغلب اپتیک و متضاد با جامعه ایرانی در امان نگه داشته است. شخصیت ریشه در اکنون جامعه خود دارد که با وجود ضعف دراماتیکش در اعتماد به دروغ مخفی و پنهان در شخصیت مرد قصه و بااز هم پاشیدگی جسم و روانش پس از خیانت مرد به وی و دیگر زنان اجتماع ایران همچنان به اجتماعش پایبند بوده و ریشه‌هایش را بیشتر از آنچه



مفهوی عمیقی در عینیت بخشیدن به طرح قصه یا موضوع آن منجر شده است که به ندرت می‌توان خلأ یا منفذی روایی – ساختاری در آن جست‌روای بی‌رواسخن نمی‌راند، او همه چیز گفتارش را در غربالگری آفرینش اثر از صافی تحلیلی‌شناسی اجتماعی عبور داده و در نهایت آنچه را ضرورتش در اثر احساس می‌شود، به گفتار تبدیل کرده است.

دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۹۹

وطن‌امروز | شماره ۳۰۱۷

[شعر و ادب]

نگاه

یادداشتی بر مجموعه نثرهای ادبی «دانه‌های تسبیح»

اثر عبدالرحیم سعیدی‌راد

نثرهای نزدیک تر به شعر و نثرهای داستانی

[الف. م. نیساری]

مجموعه نثرهای ادبی «دانه‌های تسبیح» اثر شاعر انقلاب عبدالرحیم سعیدی‌راد است که آن را انتشارات امینان در ۸۵ صفحه در سال ۹۷ منتشر کرد.

سعیدی‌راد یکی از شاعرانی

است که حدوداً به اندازه اشعارش، نثر ادبی نوشته و این یعنی در میان نثر ادبی‌نویسان این سال‌ها، او از پرکارترین و فعال‌ترین نویسندگان این حوزه است؛ و عجیب اینکه تنها شاعران ما و بیشتر هم شاعرانی که تقریباً متولد سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ هستند، عاشق نثر ادبی نوشتن هستند!البته در میان پجبه‌های انقلاب، محمدرضا مهدیزاده سابقه بیشتری در این حوزه دارد. یعنی آن نثر ادبی به معنایی که مدنظر ما است؛ یعنی نثری که ادبی باشد، زیبا و نغزلی باشد یا رمانتیک و کل غنایی، چرا که اگر بخواهیم از پیشکسوتان این راه نام ببریم، باید محمد حجازی یکصد سال پیش را به یاد آوریم و بعد از انقلاب هم محمود حکیمی و جلال رفیع و یوسفعلی میرشاکار را که از پیشکسوتان نثرنویسی در بعد از انقلاب هستند.

نثر ادبی را می‌توان یک «نوع ادبی» دانست که نه در زیرمجموعه داستان قرار می‌گیرد و نه در زیرمجموعه مقاله و متن‌های روزنامه‌ای ویژه و خاص. اگرچه بی‌شبهات به بعضی از آنها هم نیست. شاید بیش از همه بتوان آن را جزئی از نامه‌های رمانتیک و عاشقانه یا نوشته‌های رمانتیک و غنایی که به‌مناسبت‌های گوناگون و به بهانه‌های مختلف نوشته می‌شود، قرار داد؛ مثل نامه‌های عاشقانه‌ای که قبل از انقلاب با طرح‌هایی که با مداد کشیده شده‌بودند در صفحات کتاب‌های اینچنینی چاپ می‌شدند و نقش می‌بستند. اما نثر ادبی در کل، ذیل هیچ هنری قابل تعریف نیست، اگرچه به انواع ادبی نزدیک‌تر است. دلیل این امر هم روشن است، چون با کلمه سر و کار دارد. اگرچه نثرهای ادبی اغلب توصیفی‌اند اما گاهی هم به داستان‌های کوتاه نزدیک می‌شوند.

حال که در سال‌های اخیر نثر ادبی اهمیت پیدا کرده، خوب است به آن توجه شود و نویسندگان با نوشته‌های سرسری در این ساحت، قلم خود را و ذهن مخاطبان جوان کم‌تجربه را رفرسایند و نثرهایی بنویسند نثرستان و کاری کنند کارستان.

عبدالرحیم سعیدی‌راد خوب نثر می‌نویسد و خوب نثر می‌نخوب و بد را از هم تشخیص می‌دهد. حتی در نثرهای ادبی که شبیه نامه‌نگاری عاشقانه و عاطفی است، چیره‌دستی خود را در مجموعه‌ای جداگانه نشان داده است.

کتاب «دانه‌های تسبیح» اما نثرهای عاشقانه و نامه‌های عاشقانه نیست ولی سرشار از عشق معنوی و روحانی است؛ عشقی که داشتنش زوال و پایان ندارد. نویسنده نیز در توصیف این عشق از مرز توصیف رزمندگان و شهیدان می‌گذرد؛ شهیدانی که مرز نمی‌شناختند و متعلق به ملکوت خداوند بودند.

استعاره‌ها و کنایه‌ها و دیگر عناصر و ویژگی‌های شعری به کار گرفته شده در نثرهای ادبی سعیدی‌راد، آنها را وامی‌دارد که گاه به سمت شعر قدم بردارند و زیبایی‌های شاعرانه را به نثرهایش هدیه دهند. عبدالرحیم سعیدی‌راد از عنصر عاطفه نیز در نثر خود بخوبی بهره می‌برد؛ وقتی می‌نویسد:

«عجول‌تر از تو ندیده بودم، بی‌صدا می‌آمدی. نه آمدنت رامی‌شد، نه رفتنت را. تنها از گرد و خاکی که راه می‌انداختی می‌شد محل حضورت را دیدم. مثل صاعقه نازل می‌شدی و به یک‌باره، یک دسته گل می‌چیددی و با خودت به آسمان می‌پردی. آن روز وقتی توی سنگر فرود آمدی موقع اذان ظهر بود. بچه‌ها منتظرت بودند؛ عباس و سیدمجید و مصطفی را می‌گویم. آنقدر سریع پر گرفتند که از پروازتان تنها پری ماند و یک پلاک شکسته. از آن آمد و رفت ناگهانی، تنها یک ترکش نقلی سهم من شده! آنقدر ریز که فقط بلد است نیمه‌های شب وقتی دارم خواب دریا را می‌بینم، مثل ساعت زنگ بزند و این خاطره را باربیم نقل کند.

حالا سال‌هاست سری به ما نزده‌ای. در این روزگار غریبی، کم‌کم دل‌مان برای تو هم تنگ می‌شود، خمپاره ۶۰لعتی!»

به نظر باید توقع مخاطب از مثال بالا خیلی بالاتر رود، بویژه اگر قرار باشد از شهیدان ۸ سال دفاع‌مقدس بگوییم. فرض کنیم این نثرها قرار است از رادیو و تلویزیون پخش شوند، آن وقت است که می‌توانیم ملت ایران قرار است قرائت شود و قرار است حرمت شهیدان و خانواده شهیدا و رزمندگان و آزادگان و جانبازان با این‌ن نثرها، نثرهایی که ویژه دفاع‌مقدس است، نگاه داشته شود. ما به عنوان نثرنویس، نه با شعار، بلکه با شعور و آگاهی و با قلمی که زیبایی می‌آفریند و عاطفه می‌پراکند، می‌توانیم ذرهای از ارزش‌های آن ارجمندان والامقام را ادا کنیم. بد و متوسط نوشتن ما توهین به ایشان است.

نثر ادبی باید شاعرانه باشد تا توان احترام گذاشتن به توصیف شونده و مخاطب را داشته باشد. کتاب «دانه‌های تسبیح» دارای ۲ بخش است؛ بخش اول که نامش را از روی جلد کتاب ولم گرفته است و «دانه‌های تسبیح» نام دارد؛ نثرهایی توصیفی که گاه به شعر و فضای شاعرانه نزدیک می‌شود. بخش دوم «ترکش‌های نقلی» نام دارد که شامل نثرهایی است که به داستان کوتاه‌شبهات دارد؛ تا آنجا که گاه با رعایت کمی از اصول داستان‌نویسی می‌توان آنها را به صورت داستان درآورد. حال این نثرها به لحاظ محتوا و درون‌مایه چقدر از ارزش‌های داستانی برخوردارند، باید از داستان‌نویسان پرسید. البته ما نیز به عنوان مخاطبان حرفه‌ای داستان نظرامن می‌تواند خالی از نگاه منتقدانه نباشد.

